
The Relation of Post Experiential approaches in Economics with Practical Wisdom of Islamic Economics

Mohammad Ali Farahanifard (Feghh and Islamic Knowledge Seminary, Email: mali.farahani@gmail.com)

ARTICLE INFO

Article history**Received:** 15 May 2018**Revised:** 24 July 2018**Accepted:** 5 August 2018**Published online:** 22 December 2018**Key words:**

Post empirical epistemology, interpretation paradigm, critical paradigm, postmodernist paradigm, Islamic Economics

ABSTRACT

Post empirical epistemology was formed in Economics afterward paid attention to the role of the common sense in scientific knowledge. This epistemology has different branches in Economics, including interpretive, critical, and postmodernist one.

This article argues that relation of Islamic Economics with these paradigms can be understood by using Islamic philosophers' principles and then Islamic Economics should be based on these principles as a practical wisdom. Accordingly, studding an economic action should be based on supportive perceptions of it and the practical wisdom of Islamic Economics uses appropriate source for studding each layer of economic action and thus has different interpretive, critical, explanatory and prescriptive dimensions. Nevertheless, it has differences from each of the above approaches. In the practical wisdom of Islamic Economics interpretation is not based on empirical sciences, criticism is not based on common sense, prescribing is based on holy wisdom, and explanation is based on rational intellect.

نسبت رویکردهای فراتجربی در علم اقتصاد با حکمت عملی اقتصاد اسلامی

محمدعلی فراهانی فرد (مدرسه عالی فقه و علوم اسلامی حوزه علمیه قم، mali.farahani@gmail.com)

اطلاعات مقاله

دریافت: ۲۵ اردیبهشت ۹۷
بازنگری: ۲ مرداد ۹۷
پذیرش: ۱۴ مرداد ۹۷
انتشار: ۱ دی ۹۷

چکیده

معرفت‌شناسی فراتجربی در علم اقتصاد با عبور از عقل و حس به‌عنوان منبع شناخت شکل گرفت و به نقش عقل عرفی در معرفت علمی توجه نمود. این جریان در علم اقتصاد نیز دارای شاخه‌های مختلف تفسیری، انتقادی و پست‌مدرن و... است. این مقاله پیشنهاد می‌کند برای شناخت نسبت اقتصاد اسلامی با این جریان‌ها از مبانی حکمای اسلامی در این زمینه استفاده شود و اقتصاد اسلامی براساس این مبانی بنا شود. علم شکل‌گرفته براساس این مبانی از اقسام حکمت عملی خواهد بود.

براین اساس، شناخت یک کنش اقتصادی بر پایه شناخت ادراکات پشتیبان آن حاصل خواهد شد و حکمت عملی اقتصاد اسلامی برای شناخت هر لایه از کنش از منبع شناخت متناسب با آن استفاده می‌نماید و در نتیجه دارای ابعاد مختلف تفسیری، انتقادی، تبیینی و تجویزی است. با این وجود دارای تفاوت‌هایی از هر کدام از جریان‌های فراتجربی است. در حکمت عملی اقتصاد اسلامی تفسیر براساس علم تجربی و انتقاد بر اساس عقل عرفی نیست، در تجویز از عقل قدسی نیز بهره‌مند می‌شود و در تبیین از عقل برهانی استفاده می‌کند.

واژگان کلیدی

معرفت‌شناسی فراتجربی،
جریان تفسیری، انتقادی
و پست‌مدرن، علم
اقتصاد اسلامی

مقدمه

معرفت‌شناسی فراتجربی یکی از رویکردهای معرفت‌شناختی است که با عبور از دو دوره عقل‌گرایی و حس‌گرایی در میان فلاسفه و دانشمندان غربی شکل گرفته است. این معرفت‌شناسی با انتقاد و مخالفت با ظواهر و مبانی دوران روشنگری و مدرنیته در حوزه‌های مختلف به‌وقوع پیوست. نخستین مخالفت‌ها در حاشیه حلقه وین بر اثبات‌گرایی اتفاق افتاد که در نهایت به شکل‌گیری ابطال‌گرایی پوپر منجر شد و در ادامه آن مباحث، ادبیات فلسفه علم شکل گرفت؛ دسته دوم نقدها به جریان تفسیری مربوط است که مخالف وحدت روش پوزیتیویست‌ها در علوم اجتماعی بود و این علوم را دارای روشی مستقل می‌دانست؛ دسته سوم، رویکرد مکتب انتقادی و رئالیست‌های انتقادی بود که در مباحث مکتب فرانکفورت و نقدهای آنها بر حلقه وین و دیگر مظاهر اثبات‌گرایی شکل گرفت؛ دسته چهارم، پست‌مدرنیسم به معنای خاص آن بود که از سال ۱۹۵۰ ابتدا در حوزه‌های هنری، معماری و ادبیات ظاهر شد و سپس در دهه ۱۹۷۰ به شکل جریان مستقل نظری بروز نمود. اصطلاح فراتجربی به دلیل متأخر بودن زمانی و همچنین پشت کردن به حس به‌عنوان منشأ شناخت انتخاب شده است. این جریان‌ها، علم را متأثر از روابط فردی و اجتماعی می‌بینند و هرکدام به‌گونه‌ای، نسبتی با معرفت‌شناسی فراتجربی دارند. این گروه‌ها اگرچه در نوع تأثیر روابط فردی و اجتماعی و نحوه مواجهه با آن دارای افکار مختلفی هستند، ولی وجه اشتراک آنها عدم اعتماد سابق به تجربه است. برخی از این جریان‌ها به شکل مستقل در مقاله‌ها یا کتاب‌های مختلف بررسی شده‌اند. هاسمن (۲۰۰۶) ابزارگرایی فریدمن، نهادگرایی، اتریش، رئالیسم انتقادی و فمینیسم اقتصادی را بررسی کرده است و مقاله‌های قابل توجهی درباره هرکدام از این گروه‌ها آورده است. دادگر (۱۳۸۴) نیز سیر پیدایش مکتب نهادگرایی را بررسی کرده

است. مارک بلاگ (۱۳۸۰) ابزارگرایی فریدمن و چرخش فریدمن را بررسی کرده است. در میان اقتصاددانان اسلامی به جریان‌های فراتجربی چندان پرداخته نشده است؛ تنها جریانی که مورد توجه برخی از ایشان قرار گرفته است، نهادگرایی است.

نظری با توجه به نهادها و جایگاه آن در نظریات اقتصادی بر تفاوت اعتباریات خاص هر جامعه به دنبال پذیرش ارزش‌های فرهنگی خود تأکید می‌کند و معتقد است این ارزش‌ها از این طریق بر متغیرات واقعی اقتصادی تأثیر می‌گذارند و بنابراین قابل توصیه به جوامع دیگر نیستند (نظری، ۱۳۸۷: ۲۹). او در مقاله‌ای دیگر با نام «تأثیر بخش اعتباری - قراردادی آموزه‌های اسلامی بر بخش واقعی اقتصاد به عنوان زمینه شکل‌گیری نظریات علمی اقتصاد اسلامی» به بررسی اثر پول از میان اعتباریات بر بخش واقعی اقتصاد پرداخته است (همو، ۱۳۸۹: ۱۴۷). وی همچنین در «خاستگاه نظریات علمی اقتصاد اسلامی» یگ گام فراتر نهاده و تفاوت اعتباریات مشترک و خاص و تأثیر آنها را در بخش واقعی اقتصاد بررسی نموده است (همو، ۱۳۹۰: ۴۱).

جریان رئالیسم انتقادی نیز به شکل کلی مورد توجه عماد افروغ قرار گرفته است (افروغ، ۱۳۸۸ و ۱۳۹۴). به‌تازگی نیز نشانه‌هایی از رئالیسم انتقادی در ادبیات اقتصادی ایران با استفاده از نظریات جان سرل و هستی‌شناسی اجتماعی در آثار درودیان و سبحانی و یزدان‌پناه به چشم می‌خورد (سبحانی و درودیان، ۱۳۹۴: ۱۱۳؛ یزدان‌پناه، ۱۳۹۶)؛ ولی هیچ‌کدام از این منابع، سیر تأثیر جریان فراتجربی را در علم اقتصاد پی نگرفته‌اند.

مقاله حاضر، این جریان را به شکل بررسی سیر تاریخی هم‌زمان با تأثیر این معرفت‌شناسی در آن بررسی می‌کند و تفاوت این جریان‌ها را با یکدیگر متذکر می‌شود. همچنین به بیان نظر معرفت‌شناسی حکمای اسلامی در این زمینه و نسبت آن با این جریان‌ها می‌پردازد. این نظر آثاری برای

است و روش‌های علوم طبیعی از تبیین و توضیح کنش ناتوان هستند. در رویکرد تفسیری، ارزش‌ها بخش جدایی‌ناپذیر زندگی اجتماعی هستند و ارزش‌های هیچ گروهی اشتباه نیستند؛ بلکه تنها متفاوت هستند. مکتب تفسیری تابع روش کیفی در روش تحقیق است (محمدپور، ۱۳۸۹: ۲۲-۲۳).

ج. مکتب انتقادی: در نیمه اول قرن بیستم در مقابل حلقه وین، در حلقه فرانکفورت در بین دانشمندان نئومارکسیست نظریات دیگری مبنی بر دخالت‌ها و ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی نه تنها در بستر کاربردی علم بلکه در ساختار درونی معرفت علمی، شکل می‌گرفت. مکتب انتقادی با تأثیر از حلقه فرانکفورت به نوعی واقع‌گرایی معتقد است که با نقد به دنبال درهم شکستن اسطوره‌ها و توانمندسازی انسان‌ها در جهت تغییر جامعه است. از نظر آنها عقل عرفی، مشتمل بر باورهای غلطی است که قدرت و شرایط عینی را پنهان می‌کند. ماهیت واقعیت اجتماعی از لایه‌های چندگانه‌ای تشکیل شده که تحت سیطره ساختارهای پنهان و زیرین قرار دارد. آنها از روش بازاندیشی یا پس‌کاوی برای رسیدن به مکانیسم‌های زیرین استفاده می‌کنند. به تبیین‌هایی معتقدند که عدالت را ارتقا دهد و حتی روابط علی نیز در چارچوب عدالت اجتماعی درک می‌شود (همان: ۲۲-۴۹). یکی از کلیدواژه‌های مکتب انتقادی، واژه رهاسازی^۱ است. آنها به دنبال رهاسازی انسان از ساختارهای قدرت هستند.

د. پست‌مدرنیسم فلسفی و معرفت‌شناختی: رویکرد انتقادی با نقد و تبیین حضور هنجارهای اجتماعی در ساختار معرفت علمی زمینه را برای پست‌مدرنیسم فراهم آورد. فیلسوفان پست‌مدرن در چگونگی تأثیرپذیری معرفت علمی از دیگر حوزه‌ها و در تبیین حوزه‌های تأثیرگذار با یکدیگر اختلاف دارند. لیوتار، اساطیر و دریدا، متافیزیک و میشل فوکو با تأثیرپذیری از نیچه، اقتدار

بازسازی اقتصاد اسلامی دارد و مورد توجه این مقاله قرار گرفته است. در این مقاله برای پرهیز از خلط علم اقتصاد اسلامی موجود و علم اقتصاد اسلامی مطلوب و پیشنهادی براساس نظر حکمای اسلامی از واژه حکمت عملی اقتصاد اسلامی استفاده می‌شود.

این مقاله از روش کتابخانه‌ای برای جمع‌آوری داده‌ها و از روش تاریخی، تحلیلی - انتقادی برای ارزیابی و بررسی اطلاعات و سپس از روش اکتشافی برای بیان آثار نظر حکمای اسلامی برای اقتصاد اسلامی استفاده می‌کند.

۱. مروری بر رویکردهای مابعد تجربی

رویکردهای فراتجربی شامل تمامی جریان‌های پسامدرن است و در ادبیات علوم اجتماعی از آن به پست‌مدرنیسم به معنای عام و گسترده یاد می‌شود. در ادامه مروری بر این جریان‌ها خواهیم داشت.

الف. گفتگوهای حاشیه حلقه وین: نخستین گام‌های عبور از تجربه‌گرایی در مباحث حلقه وین شکل گرفت. پوپر خود تا حدی به متکی بودن نظریات علمی بر امور غیرعلمی توجه داشت و رسیدن به زمین سخت برای مبنای نظریات علمی را ضروری نمی‌دانست. پس از پوپر، گفتگوهایی که در حاشیه حلقه وین پدید آمد، مدعیات این حلقه را مبنی بر مهمل و بی‌معنا بودن گزاره‌های فلسفی و متافیزیکی مورد تردید قرار داد. با توجه به این مطلب بود که ویتگنشتاین در نظرات متأخر خود از متافیزیک نیز به‌عنوان یک بازی مستقل یاد کرد.

ب. جریان تفسیری: رویکردهای هرمنوتیک ابتدا با مباحث تفسیر متن آغاز شد و در ادامه به هرمنوتیک فلسفی و روش‌شناختی انجامید. رویکرد تفسیری در علوم اجتماعی، با انتقاد از یکسان‌انگاری روش علوم طبیعی و اجتماعی توسط اثبات‌گرایان ظهور کرد. از نظر تفسیری‌ها، موضوع علوم اجتماعی کنش معطوف به اراده و آگاهی

1. Emancipation

به‌طورکلی، رویکردهای فراتجربی در علم اقتصاد به دو گروه تقسیم می‌شوند: کسانی که به‌دنبال بازسازی منزلت گمشده یا مفقود حیث ذهنی انسان^۱ در اقتصاد و البته در قالب اندیشه‌های فراتجربی هستند؛ و دوم، گروه‌هایی که در پی از بین بردن چنین سلطه‌ای می‌باشند.

گروه اول توجه به روابط ذهنی فردی و اجتماعی در اقتصاد را هدف خویش قرار داده‌اند و معتقدند به اندازه کافی به برخی جهات ذهنی فردی و اجتماعی انسان در علم اقتصاد توجه نشده است و باید آن را از طریق نگاه زنانه در اندیشه فمینیستی، ذهن‌گرایی فرداگرا در مکتب نئواتریش، ذهن‌گرایی اجتماعی در مکتب انتقادی و توجه به نهادهای اجتماعی در مکتب نهادی جبران نمود. بنابراین، فمینیست‌های حس‌گرا، نئواتریشی‌ها، نهادگرایان و انتقادی‌ها در میان گروه اول قرار دارند؛ و منتقدین پست‌مدرن، خطابه‌گرایان و فمینیست‌های پسا‌ساختارگرا در عداد گروه دوم قرار می‌گیرند. تفاوت اصلی این دو گروه رویکرد ایجابی و سلبی به این مسئله است (ibid: 241-243).

پیروان گروه دوم معتقدند نگاه مردانه در فمینیست‌های پسا‌ساختارگرا، نهادهای قدرت و ثروت در برخی از اندیشه‌های انتقادی پست‌مدرن و فراروایت کلاسیک و نئوکلاسیک در رویکرد خطابه علم اقتصاد، به انحراف در علم اقتصاد منجر شده است و باید ابتدا آن را بازفهم نمود و سپس از بین برد. تقسیم‌بندی ارائه شده در این قسمت با توجه به وجهه غالب هرکدام از این رویکردها انجام شده است و هرکدام از این نظریه‌ها در بخش‌هایی متأثر از جریان‌های دیگر هستند. برای مثال، رویکرد تفسیری را افزون‌بر مکتب اتریش، در نهادگرایان، انتقادی‌ها و برخی جریان‌های دیگر نیز می‌توان مشاهده نمود.

اجتماعی و گادامر با تأثیرپذیری از هیدگر، سنت را عامل تعیین‌کننده و اصلی در شکل‌گیری معرفت علمی می‌دانند. علم نمی‌تواند بر مبنای اندیشه‌های پست‌مدرن، هویتی مستقل از تاریخ و فرهنگ خود داشته باشد و تأثیر فرهنگ و معرفت‌هایی که در فرهنگ حضور دارند در نحوه به‌کارگیری و استفاده از دانش و معرفت علمی خلاصه نمی‌شود (پارسانیا، ۱۳۸۷: ۲۴-۲۶).

لیوتار به‌عنوان یکی از فیلسوفان پست‌مدرن با اقتباس از نیچه و ویتگنشتاین، به قیاس‌ناپذیری بازی‌های زبانی روی می‌آورد. وی با طرح پست‌مدرنیسم جامعه‌شناختی سعی در افشای نواقص پروژه مدرنیته داشت. او و دیگر پست‌مدرن‌ها در دامن مارکسیسم پرورش یافتند و از نئومارکسیسم فرانکفورت الهام گرفتند. پست‌مدرنیسم در دهه ۱۹۷۰ با فراساختارگرایی فرانسوی در هم آمیخت و پا را از حد نقد فراتر گذاشت و به‌عنوان یک رویکرد نظری مطرح شد. پست‌مدرنیسم از روش‌شناسی ساختارشنکانه استفاده می‌کند. تفاوت رویکرد لیوتار در نقد به‌مثابه روش با مکاتب انتقادی غیرپست‌مدرنیستی مانند مارکسیسم، نئومارکسیسم، پست‌مارکسیسم، و غیرانتقادی مانند نوسازی و جهانی‌شدن‌گیدنز و دیگر مدافعان مدرنیته در این است که وی تمامی این مکاتب را با برچسب فرا-روایت آماج حمله قرار می‌دهد (محمدپور، ۱۳۸۷). پست‌مدرنیسم بنیان‌های نظری عصر روشنگری مانند عقلانیت، انسان‌مداری، جدایی سوژه و ابژه، بی‌طرفی و واقعی بودن شناخت علمی را مورد سؤال قرار می‌دهد.

۲. بررسی آثار معرفت‌شناسی فراتجربی بر دانش اقتصاد

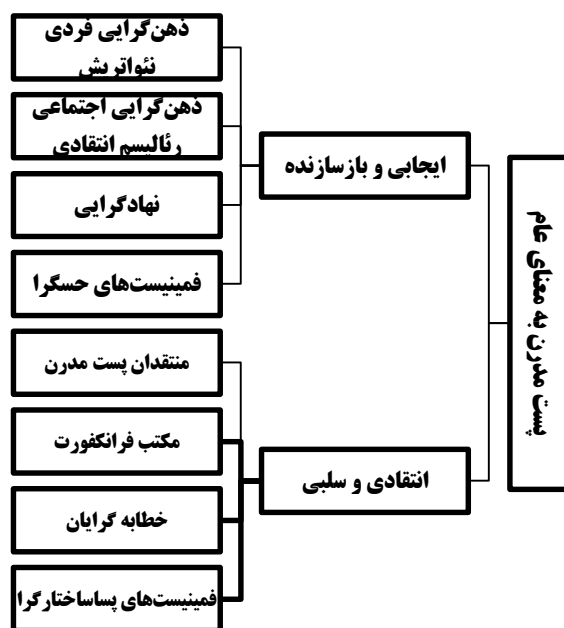
در این قسمت با بررسی تأثیر اندیشه‌های فراتجربی بر دانش اقتصاد، گونه‌های مختلف آن دنبال می‌شود. پست‌مدرنیسم به معنای عام آن شامل همه جریان‌های پسامدرن و فراتجربی است (Garnett, 2004: 241).

1. Human Subjectivity

برای تئوری قائل نبود و به دنبال اعاده حیثیت اقتصاد سیاسی در برابر یک قرن انتقادات مکتب تاریخی و نهادگرایان همراه با مارکسیست‌ها و پوزیتیویست‌ها بود (غنی‌نژاد، ۱۳۷۶: ۳۳۰).

پراگماتیسم در جای خود مقدمه‌ای برای حرکت به سوی رویکرد فراتجربی است؛ زیرا معیاری را برای رسیدن به حقیقت، جز فایده آن در عمل باز نمی‌شناسد و فرض‌ها در نظریه کاملاً بی‌اهمیت است. فریدمن با ایجاد این چرخش در اقتصاد پوزیتیویستی به سمت ابزارگرایی، زمینه حرکت به سوی جریان‌های فراتجربی در اقتصاد را فراهم آورد.

ب. نهادگرایان اقتصادی: نهادگرایان از گروه‌هایی هستند که نوع کم‌رنگ روش تفسیری در آنها به چشم می‌خورد؛ اما همچنان به تبیین اقتصادی پایبند هستند. نهادگرایی به شکل عمده در دو دوره ظهور یافته است و به این لحاظ برخی آن را به نهادگرایی قدیم و جدید تقسیم می‌کنند. اقتصاد نهادگرایی قدیم با وبلن، کامنز، میچل و آیرس شناخته می‌شود. نهادگرایی قدیم از اواخر قرن نوزدهم در آثار وبلن (۱۸۹۸) و میچل (۱۹۱۰) آغاز شد و به شکل رسمی در کنفرانس ۱۹۱۸ ظهور یافت. میچل با تأسیس اداره ملی تحقیقات اقتصادی (NBER) زمینه بسیار مناسبی برای جمع‌آوری داده‌های تجربی فراهم آورد. کامنز نیز نظریات خود را در سال ۱۹۲۴ منتشر نمود. در این زمان اقتصاددانان دیگری مانند همیلتون، استوارت و کلارک به نهادگرایی پیوستند. اوج شکوفایی نهضت نهادگرایی در واقع همین دوره است که با بازه بین دو جنگ جهانی مصادف است. آخرین شخصیت مهم این دوره نیز کلارنس آیرس است که در کتاب خود، *نظریه پیشرفت اقتصادی (۱۹۴۴)* تلاش داشت تأکید وبلن بر فناوری به‌عنوان نیروی پیش‌برنده تغییرات نهادی را احیا کند. کارل پولانی نیز به همین دوران تعلق دارد (مشهدی احمد، ۱۳۹۲: ۲۳۱-۳۱۹).



الف. ابزارگرایی فریدمن: ابزارگرایان یکی از نخستین رویکردهایی هستند که در نگرش تجربی دچار تردید شدند. فریدمن در علم اقتصاد جزء این افراد است. نحوه نگرش وی به آزمون تجربی تا حدودی متفاوت است. اگرچه او می‌پذیرد هرگز در علم، قطعیت وجود ندارد و شواهد رد و قبول یک فرضیه را نمی‌توان کاملاً به طریق عینی ارزیابی کرد، اما معتقد است که برنامه پژوهش نئوکلاسیک اغلب مورد آزمون قرار گرفته است و آزمون‌ها در بیشتر موارد با موفقیت صورت گرفته‌اند. در نتیجه الگوی نئوکلاسیک، رویدادها را به‌درستی پیش‌بینی می‌کند، حتی اگر مفروضات آن خلاف واقع باشند.

از نظر فریدمن، برای آنکه فرضیه‌ای مهم تلقی شود، باید از نظر توصیفی مفروضات غلطی داشته باشد. این مطلب را بعدها ساموئلسون، روایت افراطی تحریف فریدمن (F-twist) نامید. از نظر فریدمن تنها نتایج و پیش‌بینی‌های نظریه است که باید مورد ارزیابی قرار گیرد و اثبات مستقیم اصول موضوعه غیرضرور و گمراه‌کننده است (بلاگ، ۱۳۸۰: ۱۴۶-۱۶۴). فریدمن ارزش چندانی

اقتصادی و به‌ویژه تغییر ساختاری و توسعه اقتصادی خواهد داشت؛ اما درعین‌حال، تحلیل‌ها پیچیده‌تر خواهد شد و کمتر تن به مدل‌سازی صوری خواهد داد. در گزاره‌های دستوری، فرد دیگر بهترین داور درباره رفاه خود نخواهد بود و این، پرسش سخت تشخیص و ارزیابی نیازهای انسان را مطرح می‌کند (Hodgson, 2008: 401-411).

امور پیش‌رو به‌عنوان خط فکری مشترک نهادگرایان شمرده شده است: ۱. برای ویلن و دیگر نهادگرایان نهادها تجلی شیوه‌های پذیرفته شده عمومی جهت اندیشیدن و رفتار کردن هستند و نهادها موجود ضرورتاً در راستای ارتقای منافع اجتماعی عمل نمی‌کنند؛ ۲. نظریه دست نامرئی در مقیاس‌های بزرگ ناکارآمد است؛ ۳. نهادگرایان با انتقاد از روان‌شناسی عقلانیت‌گرا لذت‌گرا به دنبال بازسازی علم اقتصاد براساس روان‌شناسی مدرن هستند؛ ۴. به مباحث حقوق و اقتصاد علاقه شدید دارند؛ ۵. نهادگرایی می‌تواند به آرمان تبدیل علم اقتصاد به یک علم تجربی تحقق بخشد (مشهدی احمد، ۱۳۹۲: ۲۳۳).

نهادگرایان به‌لحاظ روش‌شناختی در نتیجه تأثیر از مکتب تاریخی آلمان، امکان صورت‌بندی فرضیات و استخراج قوانین جهان‌شمول را در اقتصاد زیر سؤال می‌برند و به روش‌شناسی استقرارگرا تاریخ‌مدار اعتقاد دارند (دادگر، ۱۳۸۴: ۱۸۵ و ۲۶۹). نهادگرایان بر تأثیر نهادهای اجتماعی بر پدیده‌های اقتصادی تأکید می‌کنند و واحد تحلیل اقتصادی ایشان نهاد است نه فرد؛ از این‌رو آنها طرفدار مطالعات بومی و فرهنگی هستند (بلاگ، ۱۳۷۷: ۸۹). دغدغه عینیت تجربی آنها را به بررسی‌های تاریخی جزئی با استفاده از استقراء واداشت و همان‌طورکه اشاره شد، نهادگرایان نقش قابل توجهی در تأسیس اقتصادسنجی داشتند. آنها این مسیر را از روش رفتارگرایی پیگیری نمودند (دادگر، ۱۳۸۳: ۱۱-۱۲). رویکرد رفتارگرا در علوم انسانی به‌دنبال یافتن قواعدی مانند علوم طبیعی است

با شروع جنگ جهانی دوم، نهادگرایی آرام‌آرام به حاشیه رفت و اندیشه‌های جدید مانند افکار هایک، کینز و تلاش‌های تجربی در جریان اصلی مانند اقتصادسنجی، نهادگرایی را از رواج انداخت. باوجود این، در همین سال‌ها نیز به‌هیچ‌وجه به اندیشه‌ای مرده تبدیل نشد. از اواخر دهه ۱۹۴۰ تا حدود سال ۱۹۷۰ در اقتصاد جریان اصلی نهادها تقریباً به یک موضوع ممنوعه تبدیل شده بودند. اقتصاددانان به وجود سیستم‌های پولی، قانونی، سیاسی و دیگر سیستم‌ها پی برده بودند؛ ولی یا اثر آنها را بر وقایع اقتصادی خنثی در نظر می‌گرفتند و یا داده شده تلقی می‌کردند (همان: ۲۴۶-۲۵۱).

اقتصاد نهادگرای جدید بر رویکرد هزینه‌های مبادلاتی کوز، ویلیامسون و نورث مبتنی است. کوز با انتقاد از *بیش از اندازه انتزاعی بودن* جریان اصلی علم اقتصاد، آن را اقتصاد تخته‌سیاهی معرفی می‌کند که از واقعیات زندگی که همان نهادها باشد، به دور است (Patten, 2004: 348). ویلن، از بنیانگذاران نهادگرایی، نهاد را مجموعه‌ای از هنجارها و آرمان‌هایی تعریف می‌کند که به‌طور ناقص و در نتیجه در معرض تغییر شدید، با جا گرفتن در نسل بعدی افراد، درونی یا بازتولید می‌شود و مشوق و راهنمای رفتار فردی است. او معتقد است افراد فقط آنچه را دوست دارند انجام نمی‌دهند؛ بلکه آنچه را باید انجام دهند دوست هم دارند؛ زیرا طیف انتخاب‌های افراد در محدوده ساختار نهادی و شرایطی است که در آن متولد شده‌اند. براساس تحلیل نهادی پیشگویی دقیقی نمی‌توان انجام داد و تنها طیف انتخاب‌های محدود به یک نهاد را می‌توان بررسی کرد. نهادگرایان تمام جزئیات را در الگو وارد می‌کنند؛ اما نئوکلاسیک‌ها تمام جزئیات ناجور را با تیغ اوکام از میان برمی‌دارند (دادگر، ۱۳۸۳: ۱۱-۱۲).

اقتصاد از دیدگاه نهادگرایان در حیطه گسترده‌تری از روابط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و قدرت تعبیه شده است. بدین‌وسیله، اقتصاد نهادی توانایی بیشتری در تحلیل

در رشته‌ای مثل اقتصاد مطلقاً غیرممکن است (بلاگ، ۱۳۷۷: ۸۶-۸۷). اینکه این گروه را که اسلافشان تأثیر فراوانی در شکل‌گیری مکتب نئوکلاسیک داشته‌اند، در میان جریان‌های فرائجری در نظر گرفتیم، به دلیل تأکید آنها بر مقوله تفهّم است که یادآور فهم پدیده‌ها به مثابه متن است. تفهّم در جایی مطرح است که معنایی در کار باشد و این حاکی از رویکرد تفسیری آنها در علم اقتصاد است. نشان مکتب اتریش تأکید فراوان آن بر اصل ذهن‌گرایی است؛ به این معنا که نیروی محرکه زندگی اقتصادی اجتماعی فی‌نفسه، در شرایط عینی امور وجود ندارد؛ بلکه در معنایی است که برای مردم دارند. اقتصاد اتریشی که به ذهن‌گرایی در بررسی رفتار اقتصادی شهره بود با تغییر به سوی ذهنیت اجتماعی، خود را به نوعی به سوی اندیشه‌های فرائجری سوق داد. آنها مردم را موجوداتی محدود و واقع در شرایط تاریخی می‌دانند که در یک زمینه فرهنگی رشد و نمو کرده و در یک جهان اجتماعی اقتصادی فروافتاده‌اند که خود نقشی در ایجاد آن ندارند و به‌ویژه اینکه این جهان براساس پیش‌داوری‌های تاریخی و سنت اسلافشان تفسیر شده است. *ذهن‌گرایان رادیکال* این نظر را مدیون گادامر هستند. یکی از نتایج مهم بودن مردم در جهانی از پیش تفسیر شده، این است که تفکرشان با سنت‌های فکری گذشتگان شکل گرفته است.

درواقع، این حرکت برای فرار از تفسیر ذهنی محض همراه با خطرات نفس‌گرایی^۱، به نظمی اجتماعی (چارچوب‌های سنتی مفهومی و مشترک) است که در قالب سنت‌ها شکل می‌گیرد و فهمیده می‌شود. این نظم، مردم را قادر می‌کند تا فهمی بین‌الذهانی از اهمیت و معنای قیمت‌ها به دست آورند و در نتیجه، توقعات به اندازه کافی مشابهی داشته باشند که شکل‌گیری طرح‌های

(Sayer, 2003: 22)؛ و در اصل جریانی در روان‌شناسی بوده که تحت تأثیر نظریه داروین به دنبال مطالعه عینی عکس‌العمل‌های حیوان و انسان است (Simon, 2005: 86-87). آنها با پیروی از نظریه تکامل داروین، به نوعی اقتصاد تکاملی معتقد هستند (بلاگ، ۱۳۷۷: ۸۹). دغدغه دیگر نهادگرایان واقع‌گرایی ساختار نظریه است؛ درحالی‌که طرفداران اقتصاد سنتی بر واقع‌گرایی نتایج و پیش‌گویی‌ها تأکید دارند، نهادگرایان به واقعی بودن ساختار نظریه یا الگو اهمیت بیشتری می‌دهند (داگر، ۱۳۸۳: ۱۱-۱۲).

نهادگرایان با پیروی از تفکر *مدل‌سازی الگو*، رویدادها یا کنش‌های انسانی را با تعیین جایگاه آنها در الگویی از روابط تبیین می‌کنند که مشخصه کل نظام اقتصادی است. این گروه، تمام اشکال اتمیسم و بررسی تک‌تک افراد در جامعه را مردود می‌شمارند و از تجرید ویژگی‌های هر بخش از کل نظام اقتصادی خودداری می‌کنند و تأکید آن‌ها در تبیین‌هایشان بر ادراک است نه بر پیش‌بینی. نهادگرایان هیچ میانه‌ای با مفاهیمی همچون تعادل، رفتار عقلایی، تعدیل‌های آنی و اطلاعات کامل ندارند؛ بلکه مفهومی چون رفتار گروهی (کنش جمعی) را ترجیح می‌دهند که تحت تأثیر سنت‌ها و عادات شکل می‌گیرد و مایلند نظام اقتصادی را همچون سازوکاری زیست‌شناسی تلقی کنند تا یک ماشین محض (بلاگ، ۱۳۸۰: ۱۶۴).

ج. مکتب اتریشی مدرن: مکتب اتریش، ویرایشی از رویکرد تفسیری در علم اقتصاد است. دانشمندان مکتب نئواتریشی مدعی‌اند نظریات اقتصادی خود را با نوعی استدلال از پیش به‌دست می‌آورند که از تجربیات عملی بی‌بهره است؛ از این‌رو آزمون علمی را به‌عنوان روشی برای ارزیابی نظریاتشان رد می‌کنند. از نظر آنها پیش‌بینی دقیق

۱. Solipsism: گونه‌ای افراطی از ایدئالیسم ذهنی که نفس انسان را تنها موجود

و یا تنها موجود قابل شناخت می‌داند.

اثبات‌گرایان جدید به شمار می‌آید، تأکید بر تفاوت‌های موجود میان علوم اجتماعی و طبیعی را دارای زیان کمتری از تأکید بر تشابه این دو گروه می‌دانست. او به تبعیت از کرنز، منکر امکان پیش‌بینی کمی آثار پدیده‌های اقتصادی بود و ابزار اقتصاددانان را تنها ابزار کیفی می‌دانست که آن هم ممکن است در یک مورد خاص کاربرد داشته و یا نداشته باشد. این ویژگی رویکرد غالب در دهه ۱۹۳۰ بوده است. فرانک نایت با ردّ پوزیتیویسم هاجیسون، بار دیگر بر آموزه تفهّم تأکید کرد و نتیجه گرفت که اثبات هرگونه گزاره‌ای درباره نحوه رفتار علم اقتصاد از طریق تجربه ناممکن است. از نظر او، حقایق آزمون‌پذیر معادل واقعی علم اقتصاد نیستند (بلاگ، ۱۳۸۰: ۱۲۹-۱۳۹).

بنابراین، مکتب اتریش متأثر از مکتب تفسیری است که با نام افرادی مانند وبر و دیلتای و کلیدواژه‌ای مانند تفهّم^۲ شناخته می‌شود. البته، با وجود روی آوردن مکتب اتریشی مدرن به تحلیل‌های اجتماعی، آنها همچنان مباحث اجتماعی را در واحد فرد پیگیری می‌کنند و تأثیر و تأثرات فردی آن را مطالعه می‌کنند و نسبت به متغیرهای کلان تردید عمیق دارند. اتریشی‌ها اگرچه تحلیل متفاوتی از مفاهیم اقتصادی مانند رقابت و... ارائه می‌دهند، اما در روی آوردن به اقتصاد لیبرال حتی از اسلاف نئوکلاسیک خود نیز شدت بیشتری دارند. به عبارت دیگر آنها در نتیجه‌گیری‌ها مطلب چندان جدیدی بر علم اقتصاد نیفزودند؛ بلکه تنها در روش تحلیل خود راه دیگری را پیمودند.

د. خطابه علم اقتصاد و استعاره: خطابه علم اقتصاد رویکرد دیگری در علم اقتصاد است که با استفاده از نظریه تفسیری سراغ خود علم اقتصاد آمد و آن را خطابه‌ای بیش نیافت. اگر نئواتریشی‌ها به دنبال شناخت عامل اقتصادی با روش تفسیری بودند، متفکران این رویکرد جدید از این زاویه به خود علم اقتصاد نگریستند. پای ریطوریکا یا خطابه

سازگار را تسهیل کند. این مطلب برای شکل‌گیری قانون اقتصادی ضروری است؛ زیرا در غیر این صورت هر کدام از انسان‌ها در جهان رابینسون کروزوای خود بوده و هیچ همگرایی میان توقعات وجود ندارد تا موضوع مطالعه علم اقتصاد باشد. هم گادامر و هم ذهن‌گرایان اتریشی، به دنبال راهی میانه بین جبرگرایی و اراده‌گرایی هستند که در آن، هم خلاقیت انسان در مواجهه با سنت‌ها حفظ شود و هم همگرایی کافی توقعات در سایه سنت به وجود آید. در نگاه این رویکرد، هدف رشته اقتصاد، ساختن علم اقتصاد معنا^۱ است. علم اقتصاد معنا به دنبال فهم و تفسیر معنای کنش اقتصادی است. این علم، توضیح می‌دهد چگونه تأثیر متقابل یا آمدوشد میان فعالیت‌های هدفمند اقتصادی مردم و سنت‌هایی که زمینه آن فعالیت‌ها را شکل می‌دهد، موجب تغییرات در قیمت‌ها، تولید و شیوه‌های تولید و غیر آن شده و در نتیجه تخصیص منظم منابع می‌شود (Lewis, 2004: 365-373).

فردریش هایک و فن میزس دو شخصیت بارز و مؤثر این مکتب هستند. اقتصاددانان نئواتریشی تحت تأثیر حملات هایک بر ضد علم‌گرایی یا یگانه‌گرایی روش‌شناختی و تأکید وی بر فردگرایی روش‌شناختی قرار داشتند. از نظر میزس، آنچه به اقتصاد جایگاه ویژه و یگانه‌ای در معرفت ناب و کاربرد عملی آن می‌بخشد، این واقعیت است که گزاره‌های خاص آن براساس تجربه قابل اثبات نیستند: معیار نهایی برای قضاوت در مورد درستی یا نادرستی یک قضیه اقتصادی همانا نیروی عقل انسان است که از تجربه کمکی نمی‌گیرد. میزس با دیدگاه پیشینی‌انگاری، بر دوگانگی روش‌شناختی تأکید می‌کند و آن را ناسازگاری ضروری میان علوم طبیعی و اجتماعی می‌داند که مبنای آن آموزه تفهّم و رد قاطع هرگونه کمی‌سازی مقدمات یا نتایج منطقی نظریه اقتصادی است. رابینز نیز که به نوعی، حلقه وصل مکتب اتریش و

1. Economics of meaning

2. Understanding (Verständigung)

اتریشی، اصل ارزش اجتماعی نهادگرایان،^۱ نظریه ارزش مارکسیست‌ها و یا هر کد خاص دیگر باشند. مدرنیته قرن بیستم در دسته گسترده‌تر مدرنیته دوران روشنگری قرار می‌گیرد. نخستین مدرنیست، افلاطون، کهنه ذات‌گرای معرفت‌شناختی است (Garnett, 2004: 233-4).

ویلی هندرسون به همراه دونالد مکلاسیکی از پیش‌تازان ورود به عرصه مباحث زبان‌شناختی در علم اقتصاد هستند. این رویکرد که نوعی هرمنوتیک روش‌شناختی است، هر پدیده‌ای را به‌مثابه متنی مطالعه می‌کند که باید مورد چالش قرار گیرد. مکلاسیکی رشته اقتصاد را به‌منزله مکالمه‌ای بی‌پایان میان نظریه‌پردازان اقتصادی می‌داند. از نظر او، ریطوریکا ظرفیت بررسی انتقادی روش‌شناسی رسمی علم اقتصاد را از طریق آشکارکردن نابسندگی‌ها و کاستی‌های آن در برابر شیوه عمل (پراکتیس) و کاربست‌های عینی علم داراست. او روش‌شناسی‌های ضابطه‌محور را مورد حمله قرار داده و به‌دنبال بررسی روش‌شناسی اقتصاددانان در عمل است. او برای رعایت اختصار، روش‌شناسی فراگیر را با حرف ام انگلیسی بزرگ و روش‌شناسی اقتصاددانان در عمل را با حرف ام کوچک به نگارش درآورده است. اندیشه‌های مکلاسیکی تا حدی به بررسی‌های پارادایمی تامس کوهن در فلسفه علم نزدیک می‌شود؛ زیرا او نیز به مطالعه اجتماعی علم اهتمام می‌ورزید و مخالف تحمیل روش اثباتی بر علم بود؛ ولی همان‌طور که خود او اشاره می‌کند، تعلق خاطر بیشتری به افکار هابرماس در بحث تحلیل گفتمان دارد (متوسلی و رستمیان، ۱۳۸۸: ۱۹۵-۲۰۳).

از نظر مکلاسیکی، مدل‌ها هم نوعی استعاره هستند. گفتگوی علمی و شعری وجوه اشتراک فراوانی دارند؛ همان‌طور که هنرمند به دنبال زیبایی است، اقتصاددان هم در نظریه به دنبال زیبایی می‌گردد. مدل انتخاب عقلانی،

توسط دیردری مکلاسیکی به علم اقتصاد کشیده شد. او با به میان کشیدن ایده‌های رورتی و فیش، دست به واکاوی زبان مورد استفاده اقتصاددانان زد. از نظر او برخلاف تصور غالب، اقتصاددانان در بحث‌های خود به میزان قابل توجهی اتفاق نظر دارند و بخش بزرگی از این هم‌رأیی به‌واسطه زبان مشترکی است که آنها در مکالمه با یکدیگر به‌کار می‌گیرند. در این میان استفاده از استعاره بیشترین اهمیت را دارد. آزمون تجربی نزد مکلاسیکی برخلاف پوپر تنها جزئی از پیکره ریطوریکا را تشکیل می‌دهد (داو، ۱۳۸۸: ۱۹۳ و ۱۹۹).

مکلاسیکی، روش‌های علمی ارائه‌شده را روش‌های مدرنیستی می‌داند که عوامل محدودکننده در علم هستند و هیچ‌کدام از دانشمندان علم اقتصاد در عمل از آن پیروی نمی‌کنند. او از وجود استعارات و مفاهیم کنایی در اقتصاد خبر می‌دهد و معتقد است خطابه غیرصریح در تفکر و زبان نقش مهمی دارد و ما فقط به آنچه که ما را متقاعد می‌کند، اعتقاد داریم و براساس آن عمل می‌کنیم. مکلاسیکی در انتقاد از مدرنیته می‌نویسد: مدرنیته از یک‌سو شناختی را وعده می‌دهد که از شک، ماوراءالطبیعه، اخلاق و اعتقادهای شخصی اقتصاددان مصون است و از سوی دیگر آنچه را که «روش علمی» می‌نامد، ناشی از اخلاق و اعتقادهای شخصی دانشمند است. از نظر او خطابه، گفتگویی منضبط است برای کشف آنچه معتقدیم باید به آن اعتقاد داشت و تلاشی است برای جستجوی فکر و اندیشه از راه گفتگو و مباحثه و این روش واقعی علم اقتصاد است (زریباف، ۱۳۷۹: ۵۷-۵۸).

از نظر او، همه جریان‌هایی که روشی برای تحصیل دانش ارائه می‌کنند، جزء جریان مدرنیته هستند. این جریان‌ها می‌توانند شامل صورت‌گرایی ریاضی (در اقتصاد نئوکلاسیک)، بنگاه‌های خرد، معناداری آماری، ذهن‌گرایی

۱. نهادگرایان، نهادها را شامل ارزش‌ها و آداب و رسوم و... می‌دانند و محور تحلیل اقتصادی را نهادها می‌دانند. در نظر آنها بازار نیز یک نهاد است.

اشتراکی با ذهن‌گرایان رادیکال مدرن دارند. در نظر آنها، عامل ارادی انسان و ساختار اجتماعی با هم مرتبط هستند. زندگی اجتماعی اقتصادی حاصل فرآیند وابسته‌ای است که هر دوی فرد و زمینه اجتماعی‌اش همدیگر را آگاه می‌کند. آنها به مدل تطوری^۱ فعالیت اجتماعی معتقد هستند که بنابر آن، ساختار اجتماعی و عامل هدفمند انسانی، در طول زمان تاریخی بر یکدیگر تأثیر متقابل داشته و مردم پیوسته از ساختارهای اجتماعی موجود برای کنش بهره می‌برند و متعاقباً رفتارشان موجب بازسازی یا دگرگونی و تطور آن ساختارها می‌شود. مردم در زمان تاریخی واقع شده‌اند و دنیایی از مفاهیم و ساختارها را به ارث برده‌اند که خود، آنها را نساخته‌اند. رئالیست‌های انتقادی جهان اجتماعی اقتصادی را به سه قلمرو تقسیم می‌کنند: یک. قلمرو واقعی که شامل حوادث واقعی، وضعیت امور، کنش‌ها و فعالیت‌های مردم نیز می‌شود؛ دو. قلمرو حسی (تجربه حسی ما از آن وقایع و وضعیت‌ها)؛ سه. ساختارهای اجتماعی اساسی که تسهیل‌کننده و شکل‌دهنده فعالیت‌های عوامل اقتصادی هستند (Lewis, 2004: 373-379).

عامل اقتصادی، براساس فهمش از ساختارهای اجتماعی آنها را بازتولید یا تبدیل می‌کند. از نظر رئالیست‌ها، اینکه اقتصادسنجی کاران نمی‌تواند قوانین با دوامی در جهان اجتماعی اقتصادی بیابد، دلیل بر این است که موضوع این دانش حسی نیست. آنها معتقدند رفتارهای مردم براساس فهمشان از ساختارهای اجتماعی غیرحسی شکل گرفته و هدایت می‌شود. این ساختارها شامل قواعد و نهادهای اجتماعی هستند. در واقع این نهادها و ساختارهای اجتماعی نوعی اطمینان کافی برای فرد نسبت به آینده و نتایج رفتارشان به وجود می‌آورند. بنابراین، اگر ساختارها تغییر نکنند، می‌توان تبیین بادوامی ارائه نمود؛ ولی نه براساس نتایج حسی، بلکه براساس همان ساختارهای اجتماعی (Ibid).

استعاره اصلی جریان حاکم علم اقتصاد است. مکلاسکی در جایی از مقاله خود می‌نویسد: «من برای اقتصاددانان، فرهنگ خطابی پیچیده را پیشنهاد می‌کنم» (McCloskey, 2008: 418-427)؛ زیرا علم خوب، گفتگوی خوب است. خطابه، بازاری است که اندیشه‌ها در آن تبادل می‌شوند و اندیشه‌های بی‌ارزش اصلاح می‌شوند و یا به‌راحتی کنار گذاشته می‌شوند و همین‌طور زبان‌ها و ملاک‌های ارزیابی شکوفا می‌شوند که ارزش خود را در تبادل ثابت کنند. در واقع، او معتقد است که ما نمی‌توانیم به حقیقت دست یابیم؛ ولی می‌توانیم بر این حقیقت به توافق برسیم که همدیگر را قانع می‌کنیم (Garnett, 2004: 238-240). او اقتصاددانان را شاعر، رمان‌نویس و فیلسوف می‌داند؛ اگرچه خودشان توجهی به این مسئله ندارند (McCloskey, 2008: 428).

سولو (۱۹۸۸) دانشمند دیگری که به مباحث زبان‌شناسی علم اقتصاد پرداخته و معتقد است استفاده از زبان را می‌توان به‌نحوی به جریان انداخت که پایداری و برتری یک روش‌شناسی را در برابر رقیبانش تضمین نماید. استعاره‌ها پیوندی ناگسستنی با انتخاب‌های ما دارند درباره اینکه چگونه واقعیت را به هدف نظریه‌پردازی ساده‌سازی کنیم. برای مثال، هدف از استعاره انسان اقتصادی عقلایی، به چنگ آوردن عصاره رفتار اقتصادی است. بحث نمادها هم، چون بسیاری از جنبه‌های دخیل در آن موضوع را کنار می‌گذارد و تأثیر زیادی در اندیشه دارد، نیازمند بررسی است. مطالعه زبان به‌کار گرفته شده (در تحلیل اقتصادی) ما را در تعیین اینکه ارزش‌ها چه هستند و کجا و چگونه وارد نظریه می‌شوند، یاری می‌رساند (داو، ۱۳۸۸: ۱۹۴-۱۹۵).

ه. رئالیسم انتقادی: رئالیست‌های انتقادی همان‌طور که از اسمشان پیداست از پیروان مکتب انتقادی هستند که بخشی از جریان فراتجربی به شمار می‌آیند. آنها وجوه

1. Transformational model

ناشی نشده بلکه نیازمند استیلائی او بر منابع مادی است. رئالیسم انتقادی با پذیرش مدل تطوری از فعالیت اجتماعی، تعهد دیرباز اتریشی‌ها به فردگرایی روش‌شناختی را زیر سؤال می‌برد. رئالیست‌ها در تحلیل خود از تعامل متقابل افراد و ساختارها در جامعه استفاده می‌کنند. آنها با این روش، توانایی بیشتری از رقبای ذهن‌گرای خود یعنی اتریشی‌ها در تحلیل اجتماعی به دست آورده‌اند (Lewis, 2004: 373-9).

و. **پست‌مدرنیسم اقتصادی**: پست‌مدرنیسم به معنای خاص آن پس از رویکرد انتقادی مکتب فرانکفورت ظهور نمود و از اندیشه افرادی مانند لیوتار و فاکولت و... تأثیر پذیرفت. آنها از روش ساختارشکنی، روایتی و گفتمانی (تفسیر به‌منظور ساختارشکنی) استفاده می‌کنند و نظریه از نظر آنها یک اجرا یا کار هنری است که می‌تواند دیگران را سرگرم کند، به آنها شک وارد یا تحریک کند.

پست‌مدرنیسم، ذهن را از امر عام به امر جزئی سوق می‌دهد. این جریان در جغرافیای علم اقتصاد، مارکسیسم را که بی‌توجه به زمینه محلی و بومی به‌دنبال ارائه قوانین جهان‌شمول از سیر سرمایه‌داری است، به پرسش می‌کشد. اگر هیچ قانون جهان‌شمولی وجود نداشته باشد، آنگاه بهانه کمتری برای دخالت دولت در اقتصاد وجود دارد، در عوض می‌بایست عنایت بیشتری به اهمیت تصمیم‌گیری‌های بومی و محلی داشت (عرضه نئولیبرالیسم). مرکززدایی به معنای کنار گذاشتن ایده انسان به‌عنوان مرکز تحلیل اقتصادی است. پست‌مدرنیسم، هریک از افراد را بخشی از متن اجتماعی می‌بیند که درعین حال هویت‌هایی چند پاره هستند (داو، ۱۳۸۸: ۲۰۳-۲۰۵).

پست‌مدرنیسم اقتصادی با روش‌شناسی ساختارشکنانه و خود اندیشی (self reflecting) به‌دنبال بازفهم تمام پدیده‌های اقتصادی است (Cullenberg, Amariglio, Ruccio, 2002: 4-24); یکی از ویژگی‌های پست‌مدرنیسم اقتصادی عدم اعتماد به تمام فراروایت‌های اقتصادی است

مدل تبیین رئالیسم انتقادی همانند مدل تبیین اتریشی‌هاست؛ از نظر آنها تبیین پدیده اجتماعی اقتصادی از یک گزارش انتزاعی معمولاً استدلالی و همیشه جایز‌الخطا از علل آن پدیده تشکیل شده است. براساس این نگرش، پدیده اجتماعی اقتصادی به‌عنوان نتیجه تعامل علی بین ساختار اجتماعی و عامل انسانی روی زمان تاریخی تبیین می‌شود. به‌طورخاص، مرحله آغازین تبیین بنابر رئالیست‌های انتقادی، شناخت فعالیت‌هایی است که مسئولیت پدیده مورد مطالعه را به عهده دارند؛ در مرحله بعد باید ساختارهای اجتماعی را که آن فعالیت‌ها را ممکن می‌کنند همراه با عوامل روانی ناآگاهانه که انگیزه آن فعالیت‌ها هستند، کشف نمود؛ البته رئالیست‌های انتقادی معتقدند اگرچه شکل پیچیده **فردگرایی روش‌شناختی** مکتب اتریش پیشرفت قابل توجهی نسبت به رویکردهای اتمیستی رایبسون کروزوای دارد، اما همچنان از تبیین کامل زمینه اجتماعی به‌ویژه، بعد مادی ساختار اجتماعی ناتوان است.

از نظر رئالیست‌ها، ساختارهای اجتماعی افزون‌بر فراهم آوردن چارچوب‌های تفسیری و شبکه مفاهیم مورد توافق بین‌الذهانی، توزیع منافع و منابع متناسب با خود را در هر زمان دارند و از این راه فعالیت جاری را تحت تأثیر قرار می‌دهند. این همان بعد مادی است که هم انگیزه انجام کار و هم منابع آن را پیشاپیش در اختیار عامل قرار می‌دهد. توزیع منابع در قالب ثروت، قدرت، موقعیت، دسترسی به جایگاه‌های مشروعیت و مانند آن نمود پیدا می‌کند. ابعاد مادی زندگی اجتماعی اقتصادی قابل تقلیل به تفسیرهای مردم نیست؛ یعنی ذهنی نیست. تخصیص منابع حاصل از فرآیند بازار تنها ناشی از معانی مورد توافق بین‌الذهانی و چارچوب‌های تفسیری نیست، بلکه همچنین تحت تأثیر توزیع منابع مادی است که در ساختارهای اجتماعی موروث تعبیه شده است. بنابر این، توانایی فرد در تأثیر بر ساختارهای اجتماعی تنها از قدرت اقناعی و خطابی او

شوند. بنابراین، مشکل در خود جنسیت نیست؛ بلکه در نوع نگاه مردانه است.

در مرکز مدل‌سازی اقتصاد حاکم، عامل عقلانی مستقل و خودخواهی واقع شده است که با موفقیت، انتخاب‌های بهینه‌سازی را انجام می‌دهد و این انتخاب‌ها در معرض محدودیت‌های بیرونی است. تعامل انسان اقتصادی در بازار ایدئالی است که قیمت‌ها تنها گونه‌ای ضروری از ارتباط را شکل می‌دهد. در مقابل، بخش‌هایی از زندگی که مربوط به وابستگی انسان در ایام کودکی و کهنسالی به زن و خانواده و جامعه است، طبیعی و غیرمهم دانسته شده و حذف می‌شود. اینها تصادفی نیست؛ بلکه حیطة کار زنان است و نباید این جهات نادیده گرفته شود. به لحاظ روشی، اقتصاد نئوکلاسیک پیرو سخت قوانین منطق و ریاضیات است و به دنبال صورتی‌سازی هرچه بیشتر نظریه‌هاست و بیانات خارج از این قالب را صرفاً توضیحات جانبی و کمکی برای تحلیل واقعی تلقی می‌کند. این ملاک‌هاست که علم اقتصاد را از رشته‌های نرم‌تری مانند جامعه‌شناسی و علوم سیاسی متمایز می‌کند؛ درحالی‌که علم اقتصاد نیازمند این موارد در کنار انعطاف‌پذیری، توجه به متن واقعه، انسانی بودن و غنی بودن محتواست (Nelson, 2008: 455-466).

فمینیست‌های تجربه‌گرا سؤال خود را از تعصبات جنسیتی و غیر آن شروع کردند؛ این پرسش‌ها به تغییر نگرش به علم انجامید و از پرسش‌هایی درباره روابط میان معنا، قدرت و معرفت سردرآورد. این سؤالات مورد توجه بیشتر فمینیست‌های پسا ساختارگرا قرار گرفت. فمینیست‌ها، اگرچه در برخی ابعاد مدیون نگاه خطایی مکلاسیکی و رئالیسم اسکالی ماکی^۱ هستند، ولی رویکرد مکلاسیکی را بازسازی مفهومی اقناع در اقتصاد می‌دانند که در واقع نقد اقتصاد نیست و واقع‌گرایی نیز در نظر آنها با تأکید بر هستی‌شناسی، از بررسی معرفت‌شناختی علم

و با نهادهای قدرت و ثروت سر ناسازگاری دارد و علم موجود را تبلور ساختارهای سیاسی و اقتصادی قدرت و ثروت در جامعه می‌داند. برای فهم این مسئله باید به دنبال فهم و بازفهم آن در متن روابط اجتماعی بود. این جریان را می‌توان در آثار پست‌مدرن‌هایی در اقتصاد یافت که مطالب زیادی در انتقاد از دوگانه‌های مدرن مانند بازار-برنامه، سرمایه‌داری-کمونیسم، لیبرالیسم-مارکسیسم و... نوشته‌اند (Garnett, 2004: 244-245).

ز. فمینیست‌های اقتصادی: یکی از رویکردهای فراتجربی در اقتصاد، فمینیسم اقتصادی است. اگر پست‌مدرنیسم با مطالعه و روایت همه‌چیز به مثابه متن، عینیت علم را زیر سؤال می‌برد، در مقابل فمینیست‌ها عینیت را زیر سؤال نبرده و حتی در میانشان تجربه‌گرا هم یافت می‌شود و به دنبال راه صحیح رسیدن به آن عینیت هستند. آنها می‌خواهند با استفاده از مطالعات اجتماعی به فهمی پیشرفته از علم برسند و درعین‌حال از نتایج نسبی‌گرایی اجتناب ورزند (Rosenberg, Alex, 2005: 184-191).

البته فمینیست‌های پسا ساختارگرا رویکرد سلبی و انتقادی به سوژه مدرن و ذهنیت انسانی دارند و در سخنان خود اجتنابی از نسبی‌گرایی ندارند. از نظر این جریان باید همه اندیشه‌های سیاسی را که برساخته‌هایی مردانه‌اند، بازتعریف نمود. در حوزه اقتصاد نیز نقش و جایگاه زن در اقتصاد بازار و جامعه حاکی از نگرش مردانه است. نظریه‌های اقتصادی نئوکلاسیک تنها به شیوه‌های تفکر مردانه و کاربرد تحلیل‌های علت-معلولی عقلانی محدود شده است و به دیگر عوامل مانند عواطف، احساسات و اعتقادات توجهی نمی‌کند که بیشتر وجهی زنانه دارد. براین اساس، علم اقتصاد موجود حاکی از عقاید مردانه اجتماعی است. اگر اقتصاددانان زن هم باشند، ممکن است گرفتار همین نگاه مردانه به مفاهیم اجتماعی اقتصادی

1. Uskali Maki

علوم اجتماعی مانند اصل نحوه وجود انسان نیازمند شناخت عقلی محض است و بخشی از آنها مانند کنش‌های انسان، نیازمند تفسیر و فهم معنای کنش است؛ زیرا تفسیر معنای کنش با توجه به شناخت انگیزه و آگاهی مربوط به کنش حاصل می‌شود و این شناخت اساساً شناختی غیرتجربی است؛ ولی همچنان از انواع شناخت عقلی به شمار می‌آید.

در نظر حکمای اسلامی، عقل عملی بنابر برخی تعابیر و عقل نظری در موضوعات عملی بنابر برخی تعابیر دیگر، حکمت عملی را شکل می‌دهد. حکمای اسلامی مطالب مبسوطی درباره فلسفه عمل دارند. فارابی از نخستین فیلسوفانی است که مطالبی درباره وجودهای اجتماعی و عمل اجتماعی نگاشته است (فارابی، ۱۳۷۹؛ فارابی، ۱۳۷۸). این جریان توسط دیگر حکمای اسلامی از بوعلی تا فیلسوفان حکمت متعالیه و پیروان متأخر آن ادامه یافته است (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۸۵؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳: ۵۱۶-۵۱۷؛ ۱۳۶۰: ۱۹۹-۲۰۰؛ ۱۹۸۱م، ج ۶: ۳۵۴).

در حوزه شناخت غیرمفهومی و حضوری نیز نظر حکمای اسلامی در جای خود تبیین شده است که موجوداتی را که تحت سیطره شناخت مفهومی قرار نمی‌گیرند، تنها با شناخت حضوری می‌توان دریافت و به این لحاظ شناخت فراتجربی شامل شناخت شهودی نیز می‌شود. بنابراین، نظر حکمای اسلامی درباره شناخت فراتجربی این است که این شناخت با توجه به موضوع مورد بررسی به کار خواهد رفت. باوجوداین، اصطلاح فراتجربی به معنای دقیق کلمه درباره نظریه معرفت‌شناختی حکمای اسلامی درست نیست؛ زیرا آنها از ابتدا چنان اعتماد اغراق‌آمیز حس‌گرایان را به تجربه نداشتند و آن را قیاسی تجربی توسط عقل تجربی می‌دانستند و چنین عبوری از تجربه درباره آنها اتفاق نیفتاده است تا به این جریان وارد شوند.

ازسوی دیگر، ادراکات اعتباری عقل عملی که شأن

اقتصاد بازمی‌ماند؛ ازاین‌رو فمینیست‌ها در بررسی معرفت‌شناختی علم اقتصاد باید راه خود را به تنهایی ادامه دهند. برخی از فمینیست‌ها نیز معتقدند علم باید در خدمت تأمین نیازهای انسان و حفظ محیط‌زیست باشد، نه اینکه در خدمت سلطه سیاسی یا دانش به خاطر دانش باشد؛ ازاین‌رو جولی نلسون پیشنهاد می‌کند که اقتصاد به‌جای اینکه یک نظریه انتخاب و مدل‌سازی نظری ترجیحات باشد، باید در قالب یک نظریه تأمین نیازها بازسازی مفهومی شود (Barker, 2004: 214-224; Nelson, 2008: 467).

همان‌طور که دیده شد، معرفت‌شناسی فراتجربی گاه از خطابه سردر می‌آورد و گاه به ساختارشکنی و یا فمینیسم اقتصادی منجر می‌شود. ذهن‌گرایی اجتماعی رئالیست‌ها و فردی مکتب اتریش هرکدام به‌دنبال تبیین چگونگی تأثیر افکار ذهنی یا اجتماعی در روابط و مفاهیم اقتصادی است. نهادگرایان آن را در نهاد و هنجارهای اجتماعی جستجو می‌کنند؛ اما اتریشی‌ها در ذهن افراد به‌دنبال آن می‌گردند. مکتب اتریش به‌دنبال بازخوانی ذهن اجتماعی به‌مثابه متن است و با مقوله تفهم به اجزای بنیادین آن می‌رسد. در مقابل، رئالیست‌های انتقادی افزون‌بر فهم ساختارهای اجتماعی به بعد مادی ساختار اجتماعی یعنی منابع و منافع خارجی آن نیز توجه می‌کنند. ابزارگرایان نیز به شکل رسمی از کاشفیت علم دست شسته و تنها به‌دنبال سودمندی گزاره‌ها در نظریه اقتصادی هستند.

۳. نظر حکمای اسلامی درباره معرفت‌شناسی فراتجربی

حکمای اسلامی در شناخت مفهومی، با توجه به هستی‌شناسی موضوعات از روش و معرفت‌شناسی متناسب با نحوه وجود آن موضوع استفاده می‌کنند. اگر موضوعی دارای جنبه غیرمادی باشد، نیازمند شناخت پیشاتجربی و پساتجربی خواهد بود (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۲۲ و ۳۰؛ متن شهید مطهری). بخشی از موضوعات

شناخت و تفسیر نمود. کنش، رفتاری است که براساس آگاهی و تصمیم انسان شکل می‌گیرد و از فاعل بالقصد صادر می‌شود. حکمت اسلامی با تبیین فعل ارادی فاعل بالقصد، معتقد به امکان اندیشه و ترویج در مقام عمل است. علامه طباطبایی از ادراکات اعتباری برای تحلیل فعل و کنش ارادی استفاده می‌کند. براساس این نظریه، انسان برای رسیدن به کمال خود از وساطت ادراکات اعتباری بهره می‌برد؛ این اعتبارات در مسیر رشد فردی و اجتماعی انسان، انواع و اقسامی پیدا می‌کند و کنش‌های انسان را شکل می‌دهد. ایشان این مسیر را در اصول فلسفه و روش رئالیسم و چند رساله فلسفی خود پیگیری نموده‌اند. بررسی تفصیلی این اعتبارات نیازمند مجال دیگری است (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۲، مقاله ۶؛ ۱۴۲۸ق، رساله فی الاعتبارات). امتداد نظر حکمای اسلامی درباره هر کدام از جریان‌های مختلف فراتجربی در ضمن وجوه اشتراک و افتراق مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

نیروی عماله انسان است، افزون‌بر استفاده از زمینه‌های ادراکی کلی عقل نظری، از یافته‌های جزئی عقل نظری نیز بهره‌مند می‌شود؛ زیرا اعتبارات قوه عماله انسان در مقام عمل متأثر از شناخت‌های حسی جزئی است. تفصیل این مطلب نیازمند مجال دیگری است (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۲، مقاله ۶؛ همو، ۱۴۲۸ق، رساله فی الاعتبارات). امتداد نظر حکمای اسلامی درباره هر کدام از جریان‌های مختلف فراتجربی در ضمن وجوه اشتراک و افتراق مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۴. وجوه اشتراک و افتراق معرفت‌شناسی حکمای اسلامی با جریان‌های فراتجربی

اندیشه حکمای اسلامی با وجود برخی اشتراکات، با هر کدام از جریان‌های فراتجربی تفاوت‌هایی دارد که در این قسمت به شکل مستقل بررسی می‌شود.

الف. اشتراک در استفاده از روش تفسیری در

تحلیل‌های فردی و اجتماعی: در میان حکمای اسلامی، فارابی هنگامی که در *سیاسات مدنیه* از عقل عملی سخن می‌گوید آن را این گونه تعریف می‌کند: «نیروی عملی نیرویی است که انسان با آن، شناختی پیدا می‌کند که شأنش عمل ارادی به آن است» (فارابی، ۱۹۹۶م: ۲۴)؛ شناختی که برای عمل است نوعی ادراک عملی است و فهم افعال ارادی نیز منوط به فهم ادراکات پشتیبان آن است. بنابراین، برای شناخت افعال فردی و اجتماعی باید ادراکات عملی پشتیبان آنها را شناخت و این نیازمند تفسیر فعل ارادی است. دیگر حکمای اسلامی از بوعلی تا ملاصدرا نیز مطالبی درباره عقل عملی دارند که نحوه شکل‌گیری فعل و کنش ارادی را توضیح می‌دهد (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۸۵؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳: ۵۱۵-۵۱۶؛ ۱۳۶۰: ۱۹۹-۲۰۰؛ ۱۹۸۱م، ج ۶: ۳۵۴).

براساس این، برای شناخت فعل، باید انگیزه‌ها و ادراکاتی که در مسیر اراده و انجام آن قرار گرفته‌اند

ب. اشتراک در ظهور اندیشه در مقام عمل قبل از

تبیین علمی: پست‌مدرن‌ها معتقدند که پست‌مدرنیسم ابتدا در حوزه هنر، معماری و فرهنگ بروز کرد و سپس وارد مباحث علمی شد (محمدپور، ۱۳۸۷). این نظر ایشان به دلیل ارجاع جهان اول نظریه (نفس الامر نظریه) به جهان سوم یعنی زیست جهان و فهم عمومی است. بنابراین، عرصه‌های مختلف آگاهی را پدیده‌هایی صرفاً تاریخی، اجتماعی و انسانی می‌دانند که در متن زندگی و ادبیات انسانی شکل می‌گیرد. حکمای اسلامی براساس مطالبی که درباره برهان و روش استدلال دارند با تقلیل و ارجاع نظریه به زیست جهان مخالف هستند (پارسائیان، ۱۳۹۱: ۱۹۴-۲۰۸). درعین حال، امکان بروز یک نظریه و معنا در عرصه عمل و فرهنگ و جامعه را قبل از اثبات آن (قبل از جهان دوم) ممکن می‌دانند؛ زیرا عقل عملی انسان منتظر

تفسیرمحور بدانیم صحیح نیست؛ بلکه کنش انسان دارای بعد حقیقی نیز هست و در آن مرحله از روش تبیین باید استفاده نمود. روش تفسیری به علت هرمنوتیک دانستن پدیده اقتصادی آن را مانند متنی می‌بیند که باید فهمید. این مطلب مورد پذیرش حکمای اسلامی نیست؛ زیرا فهم معنا و انگیزه کنش، مساوی به مثابه متن بودن پدیده نیست؛ بلکه هر پدیده‌ای دارای حقیقت و بعد تکوینی نیز هست. از سوی دیگر، روش تفسیری به دنبال بازسازی علوم انسانی و سامان‌دهی مفاهیم ذهنی به شکل آزمون‌پذیر است تا با روش‌های تبیین پوزیتیویستی سازگار باشد. در نتیجه سنت تفسیری تنها به دنبال فهم و تفسیر معنای کنش‌ها به منظور تبیین، پیش‌بینی و کنترل است و برای تغییر وضع موجود، طرح و برنامه‌ای ندارد. این مطلب باعث می‌شود دانش در سنت تفسیری همچنان خصلت ابزاری داشته باشد (پارسانیا، ۱۳۹۱: ۷۸ و ۸۲) و این مطلب مورد پذیرش حکمای اسلامی نیست.

۵. **تفاوت با مکتب انتقادی:** حضور عقل عرفی و جمعی در مکتب تفهم در حد موضوع دانش است و نقش ابژه را دارد؛ ولی در رویکرد انتقادی عقل عرفی در ساختار معرفت علمی نقشی فعال دارد و این زیست جهان است که به شناخت علمی، هویت و شکل می‌دهد (همان: ۲۴۸). حضور زیست جهان در ساختار معرفت علمی با توجه به پذیرش عقل مفهومی و عقل شهودی از سوی حکمای اسلامی، مورد پذیرش حکمای اسلامی نیست. رویکرد تفسیری بیشتر در پی فهم کنش و رویکرد انتقادی به دنبال تغییر به منظور رهاسازی از روابط سلطه است؛ اما حکمت عملی اسلامی با توجه به پذیرش مراتب مختلف عقل، به دنبال فهم کنش و تبیین آن و انتقاد و ارزیابی آن است و در هر مرحله از بررسی کنش، از عقل مناسب آن استفاده می‌کند.

حکمای اسلامی اگرچه اندیشه‌ورزی را در مقام عمل قبول دارند، ولی اهداف و غایت‌ها و کارهای مطلوب و

شکل‌گیری حکمت عملی نزد دانشمندان نمی‌ماند و با پذیرش اعتبارات شارع و یا اعتباراتی از جانب خودش کار خود را پیش می‌برد. برای مثال، افراد یک جامعه هنگامی که در مواجهه با مشکلات اجتماعی خود دست به تشکیل یک ساختار جدید می‌زنند، لزوماً از یک نظریه نظام‌مند پیروی نمی‌کنند. آنها در پیروی از عقل عملی خود در مقام عمل تصمیم‌هایی می‌گیرند که ممکن است در آینده، مورد مطالعه دانشمندان قرار گیرد و در قالب یک نظریه صورت‌بندی شود.

ج. تفاوت با جریان‌های جدید فلسفه علم: حکمای

اسلامی از دیرباز به اتکای معرفت حسی بر معرفت عقلی توجه داشتند و آن را ذیل عقل تجربی سامان داده‌اند. در نتیجه نکاتی که پوپر آن را دریافته بود، پیشاپیش مورد توجه حکمای اسلامی بوده است. تأثیر عوامل اجتماعی و فرهنگی در متن شناخت علمی نیز مورد توجه آنها بوده است. حکمای اسلامی بر لزوم تفکیک اندیشه‌های اعتباری و آراء مشهوره از آراء حقیقی تأکید نموده‌اند و برهان را تنها با استفاده از مقدمات مناسب آن صحیح می‌دانند و از ابتدا راه را بر ورود این مقدمات بسته‌اند. از نظر آنها دخالت نظریه در مشاهده و تجربه براساس منشأ آن نظریه، حکم جداگانه‌ای دارد. اگر آن نظریه، اصلی متعارف و یا اصل موضوعه اثبات‌شده در دانشی دیگر باشد، مورد اشکال نیست. همچنین، ممکن است آن نظریه در همین علم مورد بررسی، پیشاپیش اثبات شده باشد (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۸۹-۹۰ و ۱۴۲)؛ اما اگر این نظریه از آرای مشهوره باشد، باید در استدلال از آن اجتناب نمود. در علوم عملی و اعتباری، استفاده از آراء مشهوره و اعتباریات براساس فایده آن و با توجه به آثار و محدودیت‌های آن قابل پذیرش است.

د. تفاوت با مکتب تفسیری: استفاده از روش تفسیری

در علوم انسانی فوایدی دارد که حکمای اسلامی نیز همان‌طور که در قسمت اشتراک اشاره شد، برخی ابعاد آن را پذیرفته‌اند؛ ولی اینکه تمام ابعاد کنش انسان را

درباره معرفت‌شناسی فراتجربی بر حکمت عملی اقتصاد اسلامی

براساس مطالب پیشین، این مقاله پیشنهاد می‌کند دانش اقتصاد اسلامی مبانی معرفت‌شناختی خود را از آرای حکمای اسلامی تأمین کند. تفاوت‌های نظر حکمای اسلامی و اندیشمندان غربی درباره معرفت‌شناسی فراتجربی می‌تواند موجب برخی آثار در دانش اقتصاد اسلامی نباشد بر آثار حکمای اسلامی شده و آن را متفاوت از دانش اقتصاد غربی قرار دهد. همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، برای تمییز میان دانش اقتصاد اسلامی موجود و آنچه مورد نظر این مقاله است، آن را حکمت عملی اقتصاد اسلامی می‌نامیم.

الف. نسبت حکمت عملی اقتصاد اسلامی با نهادگرایی

۱. حکمت عملی اقتصاد اسلامی اگرچه با تأثر از مبانی حکمای اسلامی و نظریه اعتباریات، نسبت به نهادهای اجتماعی و تأثیر مسائل قومی و فرهنگی بر روابط اقتصادی بی‌توجه نیست، در عین حال معتقد به وجود برخی قوانین جهان‌شمول در اقتصاد است. این در حالی است که نهادگرایان، امکان رسیدن به قوانین جهان‌شمول در اقتصاد را زیر سؤال می‌برند؛

۲. نهادگرایان نیازی به استفاده از غیراستقرا نمی‌بینند؛ اما حکمت عملی اقتصاد اسلامی به علت جزئی بودن قضایای استقرایی، کاربرد چندانی برای این قضایا در علم سراغ ندارند؛

۳. حکمت عملی اقتصاد اسلامی، دوگانه خرد-کلان قابل جمع است و این‌گونه نیست که یا باید تنها خرد تحلیل کنیم و یا فقط اقتصاد کلانی باشیم. رفتار خرد کثرتی است که به وحدت باز می‌گردد و ورای بررسی‌های کلان عامل وحدتی وجود دارد که همان جامعه است. بنابراین نهادها با توجه به نفس‌الامر داشتن جامعه از تجلیات حقیقت جامعه در عالم کثرت است؛

نامطلوب در حکمت عملی اسلامی پیش از ظرف عمل مشخص است و اندیشه و تروی در مقام عمل به‌منظور مصداق‌یابی برای عناوین کلی از پیش تعیین شده است. این تصویر از تأمل و اندیشه‌ورزی، با رویکرد نظریه انتقادی تفاوت دارد که مخالف هرگونه تعریف پیشینی از شایستگی و ناشایستگی است. براین‌اساس، تفاوت دیگر رویکرد انتقادی با حکمت عملی اسلامی، مخالفت رویکرد انتقادی با هرگونه شناخت عملی کلی است. همچنین، اگرچه مکتب انتقادی در رویکرد انتقادی خود منبعیت عقل را به رسمیت می‌شناسد و از آن در گزاره‌های تجویزی و ارزشی نیز بهره می‌برد، ولی این شناخت فراتر از جنبه تاریخی نرفته و به عقل عرفی اکتفا می‌کند. اما حکمت اسلامی با به رسمیت شناختن عقل متافیزیکی، عقل نظری و عقل عملی، عقل قدسی، عقل فعال و عقل مستفاد، ظرفیت بیشتری در تبیین ارزش‌ها و تجویز راهکارهای تغییر وضعیت موجود به وضعیت مطلوب دارد (همان: ۵۰، ۷۹، ۹۱ و ۹۲).

و. تفاوت با پست‌مدرنیسم: پست‌مدرنیسم به معنای خاص آن به دنبال مبارزه با تمام فراروایت‌هاست؛ در حالی که حکمای اسلامی با توجه به روش بنیادین خود، دارای برخی فراروایت‌های بنیادین هستند؛ البته آنچه پست‌مدرنیسم فراروایت می‌نامد، نزد حکمای اسلامی در جای خویش اثبات شده یا بدیهی است. به‌دیگرسخن، یا جزء اصول موضوعه است یا از اصول متعارف شمرده می‌شود. پست‌مدرنیسم همه چیز را اعتباری و تاریخی می‌بیند؛ ولی حکمای اسلامی به وجود برخی حقایق غیرتاریخی معتقد هستند. حکمت عملی اسلامی با به رسمیت شناختن سه جهان یک. نفس‌الامر نظریه؛ دو. جهان علمی و اثبات نظریه و سه. جهان سنت‌ها و فرهنگ‌ها، این سه جهان را در طول هم می‌بیند و هیچ‌کدام را به دیگری تقلیل نمی‌دهد (پارسانیا، ۱۳۹۱: ۱۹۵).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری: تأثیر دیدگاه حکمای اسلامی

نهادهای اجتماعی و تأثیر آنها بر تصمیم‌گیری انسان‌ها، در تحلیل خود رفتارگرا هستند. آنها با مطالعات تجربی به دنبال مقابله با مفاهیم اقتصاد نئوکلاسیک مانند تعادل و... بودند و می‌خواستند با استفاده از روان‌شناسی، مشکلات اقتصاد نئوکلاسیک را برطرف کنند. نهادگرایان این نقصه را با عاریه گرفتن نظریه تکامل از مباحث زیست‌شناسی جبران کردند تا رفتار انسان را در قالب ادبیات نظریه تکامل توضیح دهند.

ب. نسبت حکمت عملی اقتصاد اسلامی با مکتب نئواتریش

۱. روش تفسیری مکتب اتریش از این جهت برای اقتصاد اسلامی اهمیت دارد که این گروه سعی در ارائه تحلیلی جدید از برخی مفاهیم اقتصادی دارند. اگرچه این گروه نهایتاً از طرفداران سرسخت بازار هستند و فردگرایی آنها مشهور است، اما این روش تحلیل، ظرفیت‌هایی دارد که در برخی موارد با تبیین مفاهیم اجتماعی و اقتصادی براساس نظریه اعتباریات علامه طباطبایی ره همسو می‌باشد. استفاده از این ظرفیت‌ها با توجه به مهجور بودن نظریه اعتباریات در فضای دانش اجتماعی و اقتصادی موجود ایران، می‌تواند راهگشا و نمونه‌ای از امکان این روش در دانش اقتصاد باشد؛

۲. حکمت عملی اقتصاد اسلامی هدف خود را تبیین، پیش‌بینی و کنترل نمی‌داند؛ بلکه هدف این دانش، رسیدن به اهداف میانی در جهت سعادت و کمال انسان است. ماهیت ابزاری علم اقتصاد در رویکرد غربی مربوط به ابزاری برای سلطه مادی بودن این دانش است و سیاست‌گذاری نیز به خارج از علم و سیاست‌گذاران واگذار شده است؛ ولی حکمت عملی، راهی برای رسیدن به اهداف عالی است و سیاست‌های اقتصادی نیز در مسیر علم اقتصاد اسلامی تعیین می‌شود. بنابراین، اتریشی‌های مدرن با نفی امکان پیش‌بینی دقیق در دانش اقتصاد تا

۴. از نظر حکمت عملی اقتصاد اسلامی، روابط اقتصادی نه در قالب رویکرد ماشینی می‌گنجد و نه در قالب سازوکار زیست‌شناختی و نظریه تکامل داروین به تصویر درمی‌آید؛

۵. حکمت عملی اقتصاد اسلامی نسبت به تبیین بی‌توجه نیست و درعین حال، از قابلیت پیش‌بینی در صورت امکان، غفلت نمی‌کند؛

۶. حکمت عملی اقتصاد اسلامی در واقع‌گرایی ساختار نظریه و تبیین، با اقتصاد نهادی اشتراک دارد و معتقد است واقع‌گرایی در زمینه فروض و ساختار نظریه باید رعایت شود. اشتراک دیگر اقتصاد اسلامی با اقتصاد نهادی در وابسته دانستن سیاست‌ها و نظریات است و در این جهت، هر دو با پوزیتیویسم مخالف هستند؛

۷. حکمت عملی اقتصاد اسلامی همچنین فرد را بهترین داور برای رفاہ نمی‌داند؛ بلکه این داور را با به رسمیت شناختن نقل عقل قدسی، خداوند می‌داند که نسخه سعادت انسان را در قرآن و از زبان پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) بیان نموده است؛

۸. حکمت عملی اقتصاد اسلامی به انتقادهای نهادگرایان به اقتصاد متعارف توجه دارد و از آن به‌عنوان سکویی برای طرح خود از قوانین جهان‌شمول و اعتباریات اقتصادی و همچنین نظرات تشریحی اقتصادی دین اسلام استفاده می‌کند؛

۹. یکی از انتقادات نهادگرایان، بحث تخته‌سیاهی بودن دانش اقتصاد است و منظور این است که نباید تمرکز بر فرض‌هایی باشد که در جهان خارج به ندرت اتفاق می‌افتد. از نظر اقتصاد اسلامی، ساده‌سازی جهت تسهیل فهم خوب است؛ اما نباید به حدی باشد که نظریه، نسبتی با واقع نداشته باشد؛

۱۰. حکمت عملی اقتصاد اسلامی تقلیل‌کنش انسان را به رفتار فیزیکی قبول ندارد و آن را تنها لایه‌ای محدود از کنش اجتماعی انسان می‌داند. نهادگرایان به‌رغم توجه به

۶. حکمت عملی اقتصاد اسلامی در ابعاد انسان‌شناسی خود وجوه مشترکی میان انسان‌ها حتی قبل از ورود به اجتماع می‌بیند. این وجوه مشترک ناشی از نیازهای مشترک است. بنابراین اقتصاد اسلامی با به رسمیت شناختن اعتباریات قبل اجتماع و وجوه اشتراک انسان‌ها به همگرایی کافی برای اینکه مورد مطالعه دانش اقتصاد قرار گیرد، دست یافته است؛ اگرچه دنباله این اعتبارات در اجتماع و جهان کثرت در قالب سنت‌ها، ارزش‌ها و مفاهیم و قواعد اجتماعی بروز می‌کند؛ البته در هر دو سطح، بخشی از تصمیم‌گیری مربوط به نوع بینش فرد به دیگر موجودات و تمام جهان است و متأثر از اعتقادات است. بنابراین، افراد با اعتقادات مشترک نیز به نوعی همگرایی در این جهت می‌رسند که می‌تواند مورد مطالعه دانش اقتصاد اسلامی قرار گیرد؛

۷. حکمت عملی اقتصاد اسلامی در اینکه تأثیر اعتبارات قبل اجتماع و بعد اجتماع را در روابط اقتصادی بررسی می‌کند، به "علم اقتصاد معنایی" نئواتریشی‌ها نزدیک می‌شود؛ ولی منحصر در این جهت نمی‌ماند؛

۸. براساس نظریه میانه‌ای که حکمت عملی اقتصاد اسلامی در عاملیت و ساختار دارد، انسان اقتصادی، به‌نحوی فعالانه در جهان اجتماعی مشارکت می‌کند و تصمیم می‌گیرد؛

۹. اقتصاد اسلامی روش علوم انسانی را به تبع موضوع این علوم یعنی انسان، غیر از روش علوم طبیعی می‌داند؛ البته از آنجاکه انسان، وجودی با مراتب مختلف دارد در هر مرتبه به اقتضای نوع وجود مادی یا غیر مادی آن، روش متناسب با آن را پی می‌گیرد.

ج. نسبت حکمت عملی اقتصاد اسلامی با رئالیسم انتقادی در اقتصاد

۱. رئالیست‌های انتقادی، وجوه اشتراکی با ذهن‌گرایان رادیکال مدرن دارند؛ اما تفسیر حکمای اسلامی از ادراکات

حدودی به دانش اقتصاد اسلامی نزدیک می‌شوند؛
۳. از نظر اقتصاد اسلامی، آزمون علمی درباره اثبات گزاره‌های متافیزیکی و بالادستی اقتصاد نمی‌تواند نقشی داشته باشد؛ اما در گزاره‌های پایین‌دستی می‌تواند کاربرد داشته باشد و به تأیید یک نظریه پردازد. بنابراین، آزمون علمی در حیطه عمل و اجرا قابل اعتناست؛

۴. تأکید اتریشی‌ها بر مقوله تفهم، اقتصاد اتریشی را به سنت تفسیری نزدیک می‌کند و از این طریق با پیمودن بحث کنش اجتماعی و نیت‌محوربودن کنش به نظریه اعتباریات علامه طباطبایی به‌عنوان یکی از نظریات تبیین کنش در سنت فلسفی حکمای اسلامی نزدیک می‌شود. با این حال، رویکرد تفهیمی به ادراک مفاهیم و معانی ذهنی، به‌دنبال این است که این معانی را از طریق شاخص‌های آزمون‌پذیر به‌گونه‌ای سامان دهد که با روش‌های پوزیتیویستی سازگار باشد. به این دلیل، هدف از این رویکرد نمی‌تواند تغییر وضع موجود باشد؛ بلکه مقصود تنها فهم پدیده و پیش‌بینی و کنترل آن است. در این رویکرد نیز دانش اقتصاد خصلت ابزاری پیدا می‌کند (پارسانیا، ۱۳۹۱: ۷۸ و ۸۲)؛

۵. رفتار عامل اقتصادی را در سه سطح می‌توان پیگیری کرد: جهان اول، نفس‌الامر و قوانین نفس‌الامری حاکم بر رفتار اقتصادی است؛ جهان دوم توجه به جهان ذهنی و عالم شناخت و اثبات است؛ جهان سوم جهان فرهنگ و سنت‌ها بوده و ظرف تحقق اعتبارات بعد اجتماع است (همان: ۱۹۵). مکتب اتریشی که ابتدا در فضای ذهنی و سابژکتیو می‌نوشت، در پی یافتن عاملی برای اشتراک و همسو شدن رفتارهای اقتصادی، به سوی سنت‌ها و شرایط اجتماعی رفت؛ یعنی از جهان دوم به سوی جهان سوم نظریه حرکت نمود. این حرکت ناشی از بیش از اندازه خرد دیدن ساحت دوم بود؛ درحالی‌که در اقتصاد اسلامی همه این ساحت‌ها به‌نحوی به هم پیوستگی داشته و در طول یکدیگر هستند؛

عملی و علامه طباطبایی از اعتباریات، یک تفسیر ذهن‌گرا نیست. مطابق این نظریه، اعتباریات براساس واقعیت‌هایی مرتبط با آنها و برای رسیدن به اهداف واقعی دیگر شکل گرفته‌اند. بنابراین، از دو جهت با واقعیت در ارتباط هستند. دانش اقتصاد اسلامی همچنین در تبیین امور اعتباری معتقد است نفس با پذیرش یک ادراک عملی و اعتباری، با آن در ساحت وجود خود متحد می‌شود و آن را پلی برای عمل نمودن قرار می‌دهد. بنابراین اقتصاد اسلامی از این جهت نیز ذهن‌گرا نیست؛

۲. ادراکات عملی و اعتباری در رتبه قبل اجتماع و رتبه بعد اجتماع احکامی دارند که رئالیسم انتقادی تنها به بخش دوم توجه نموده است و اتریشی‌ها بیشتر بر بخش اول تمرکز نموده‌اند. نظریه علامه طباطبایی با توجه به جامعیت آن، هر دو بخش را سامان می‌دهد و همگرایی کافی برای شناخت قوانین اقتصادی را فراهم می‌آورد و البته میان رویکرد تفهیمی که تا حدی در مکتب اتریش بروز یافته و رویکرد انتقادی، این تفاوت وجود دارد که حضور عقل عرفی و جمعی در مکتب تفهم در حد موضوع دانش است و نقش ایزه را دارد؛ ولی در رویکرد انتقادی عقل عرفی در ساختار معرفت علمی نقشی فعال دارد و این زیست جهان است که به شناخت علمی، هویت و شکل می‌دهد؛

۳. حکمت عملی اقتصاد اسلامی با هدف قراردادن سعادت و کمال انسان، لزوماً به دنبال فهم علی نیست؛ زیرا ممکن است در دسترس نباشد. همچنین در صورت دست‌یافتن به تبیین علی، به علل مادی و صوری و اعدادی اکتفاء نکرده و به علل فاعلی و غایی نیز نظر خواهد داشت؛

۴. تقلیل کنش اقتصادی به رفتار مکانیستی و یا ارگانیستی، مقبول حکمت عملی اقتصاد اسلامی نیست و از سوی دیگر، حصر روش دانش اقتصاد اسلامی به روش تفسیری نیز پسندیده نیست؛ بلکه بررسی کنش انسان ابعاد مختلفی دارد که یکی از آنها روش تفسیری است؛

۵. رویکرد انتقادی به شکل عمده در جهت نقد روابط

۶. حکمت عملی اقتصاد اسلامی از شناخت‌های کلی نیز بهره‌مند است و برخلاف نظریه انتقادی، شناخت را منحصر به تفکر در مقام عمل نمی‌داند که جزئی است؛

۷. اگرچه رئالیسم انتقادی اقتصادی در رویکرد انتقادی خود منبعیت عقل را به رسمیت می‌شناسد و از آن در گزاره‌های تجویزی و ارزشی اقتصادی نیز بهره می‌برد؛ ولی این شناخت فراتر از جنبه تاریخی نرفته و به عقل عرفی اکتفا می‌کند. حکمت عملی اقتصاد اسلامی با استفاده از وحی الهی و عقل عملی و نظری توان داوری درباره ارزش‌ها و آرمان‌های اقتصادی را پیدا می‌کند و در نتیجه با حفظ هویت علمی خود وظیفه تدبیر اقتصادی را نیز عهده‌دار می‌شود (پارسانیا، ۱۳۹۱: ۵۰، ۷۹، ۹۱ و ۹۲).

د. نسبت حکمت عملی اقتصاد اسلامی با پست‌مدرنیسم اقتصادی

۱. پست‌مدرنیسم ابتدا در رفتار هنرمندان و اهل ادب بروز کرد و بعد اجزای فلسفی آن بازشناسی شد. اقتصاد اسلامی براساس تبیینی که از نظر حکمای اسلامی گذشت، این مطلب را به رسمیت می‌شناسد و معتقد است مجموعه فرامین و دستورات اسلام حتی قبل از تئوریزه شدن و بازشناسی مبانی و اجزای فلسفی و غیرفلسفی، ظرفیت

۵. پست‌مدرنیسم در واقع با نفی جهان اول و یا مسدود دانستن راه رسیدن به آن و سپس تمرکز بر جهان سوم نظریه، تمام روابط علمی نظریات را در جهان سوم و کثرت منحصر نموده است و آن را تماماً متأثر از قالب‌های اجتماعی و روابط قدرت و ثروت می‌بیند. اقتصاد اسلامی به تبع هستی‌شناسی اسلامی، جهان را یکپارچه دیده و آن را دارای قوانینی می‌داند که در پشت این صحنه کثرت، عامل وحدت آن هستند. این قوانین مربوط به اوصاف حقیقی جوامع است که در این جهان در قالب اعتبارات اجتماعی ظهور پیدا می‌کند؛

۶. اقتصاد اسلامی قوانین حاکم بر اقتصاد را در دو دسته جهان‌شمول و بومی پیگیری می‌کند. از نظر اقتصاد اسلامی به دلیل ویژگی‌ها و نیازهای مشترک انسان‌ها، برخی از ادراکات و اعتباراتشان نیز مشترک است و تصمیم‌گیری واحدی نیز دارند؛ اما در برخی موارد دیگر به دلیل تفاوت نیازها و نیز تفاوت در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی دارای اعتبارات متفاوتی هستند. همچنین انسان در تعامل با اعتبارات جامعه خود، تصمیم‌گیری می‌کند و نمی‌تواند مستقل از این اعتبارات تصمیم بگیرد و در عین حال مجبور هم نیست. این تعامل در نخبگان به خلق اعتبارات جدید و جریان‌سازی نیز می‌انجامد.

ایجاد تغییر در واقعیت موجود اقتصادی را دارد. شکل‌گیری مجموعه مسجدبازار، اخلاق صنفی در بازار و فتوت‌نامه‌ها از مواردی است که بدون حصول نظریه نزد دانشمندان در فضای فرهنگی و اجتماعی تمدن اسلامی شکل گرفته است و امکان تحقق برخی از ابعاد اقتصاد اسلامی را به تصویر کشیده است؛

۲. حکمت عملی اقتصاد اسلامی بر اساس پیروی از نظر حکمای اسلامی، از روش تفسیری برای بازشناسی معنای کنش‌های اقتصادی استفاده می‌کند؛ ولی پدیده اقتصادی را مانند زبان و بازی‌های زبانی در نظر نمی‌گیرد. این ادراکات عملی و اعتبارات از جامعه‌ای به جامعه دیگر و از فرهنگی به فرهنگ دیگر با توجه به اهداف و اغراض مختلف آنها، ممکن است متفاوت باشد و هر کدام در فضای مستقلی سیر کنند. در عین حال می‌توان این اعتبارات را به لحاظ خود اهداف و راهکارهای رسیدن به آنها بازبینی و نقد کرد؛

۳. حکمت عملی اقتصاد اسلامی همچنان به برخی فرارویات‌های بنیادین پایبند است که آن را مبنای نقد می‌داند. در واقع، این امتیاز دانش اقتصاد اسلامی، به دلیل بهره‌بردن از مبانی حکمت اسلامی است. این فرارویات در جای خود بررسی نشده و دارای روش‌شناسی و معرفت‌شناسی بنیادین است و همان‌طور که گذشت، در واقع، فرارویات نبوده و گزاره‌های کلی دارای واقعیت است؛

۴. حکمت عملی اقتصاد اسلامی قائل به امکان شناخت برخی حقایق است و آن را سکویی برای رسیدن به شناخت‌های درست دیگر می‌داند. در این جهت حکمت عملی اقتصاد اسلامی با رویکردهای مدرن همراهی دارد؛ ولی راه شناخت را به شناخت حسی منحصر نمی‌بیند؛

منابع

- ابن سینا (۱۳۷۵)، *الاشارات و التنبيهات*، قم: البلاغه.
- افروغ، عماد (۱۳۹۴)، *شرحی بر دیالکتیک روی باسکار*، تهران: نشر علم.
- بلاگ، مارک (۱۳۷۷)، «نتیجه‌گیری‌هایی از روش‌شناسی علم اقتصاد»، *فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)*، ترجمه حمید ناظران، ش ۵، ص ۸۶-۹۱.
- بلاگ، مارک (۱۳۸۰)، *روش‌شناسی علم اقتصاد: اقتصاددانان چگونه تبیین می‌کنند؟*، تهران: نشر نی.
- پارسانیا، حمید (۱۳۸۷)، «بازخوانی علم مدرن و بازسازی علم دینی»، *راهبرد فرهنگ*، ش ۳، ص ۲۴-۲۶.
- پارسانیا، حمید (۱۳۹۱)، *جهان‌های اجتماعی*، قم: کتاب فردا.
- دادگر، یدالله (۱۳۸۴)، *درآمدی بر روش‌شناسی علم اقتصاد*، تهران: نشر نی.
- داگر، ویلیام (۱۳۸۳)، «تفاوت‌های روش‌شناختی میان اقتصاد نئوکلاسیک و نهادی»، *نامه علوم انسانی*، ترجمه سیدحسین میرجلیلی، ش ۱۰، ص ۵-۱۹.
- داو، شیلا سی. (۱۳۸۸)، *کنکاشی در روش‌شناسی علم اقتصاد*، ترجمه محمود متوسلی و علی رستمیان، تهران: جهاد دانشگاهی.
- رضایی اسکندری، داود (۱۳۸۴)، «دیدگاه‌های انتقادی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، ش ۲۱۱-۲۱۲، ص ۱۳۵-۱۳۶.
- زریباف، سیدمهدی (۱۳۷۹)، «علم اقتصاد نوین از دیدگاه مکاتب روش‌شناسی»، *نامه علوم انسانی*، ش ۱، ص ۵۷-۵۸.
- سایر، آندرو (۱۳۸۸)، *روش در علوم اجتماعی: رویکردی رئالیستی*، ترجمه عماد افروغ، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سبحانی، حسن و حسین درودیان (۱۳۹۴)، «ارزیابی انتقادی رویکردهای موجود در هستی‌شناسی پول، ارائه تفسیری بدیل»، *اقتصاد اسلامی*، ش ۵۷، ص ۱۱۳-۱۳۶.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۵)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، تهران: صدرا.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۲۸ق)، *مجموعه رسائل علامه الطباطبایی*، قم: مکتبه فدک.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۷ش)، *کتاب برهان*، ترجمه و تحقیق مهدی قوام‌صفری، قم: بوستان کتاب.
- غنی‌نژاد اهری، موسی (۱۳۷۶)، *مقدمه‌ای بر معرفت‌شناسی علم اقتصاد*، تهران: موسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه.
- فارابی، ابونصر محمد (۱۳۷۸ش)، «کتاب المله»، *نشریه علوم سیاسی*، ترجمه محسن مهاجرنیا، ش ۶، ص ۱۲.
- فارابی، ابونصر محمد (۱۳۷۹)، «کتاب المله»، *نشریه علوم سیاسی*، اعداد محسن مهدی، *نشریه علوم سیاسی*، ش ۱۲، ص ۲۹۱-۳۰۷.
- فارابی، ابونصر (۱۹۹۶)، *کتاب السیاسة المدنیة*، بیروت: مکتبه الهلال.
- متوسلی، محمود و علی رستمیان (۱۳۸۸)، «ریطوریکای علم اقتصاد از نگاه مکلاسیکی: آنارشیسم روش‌شناختی یا پلورالیسم روشی‌شناختی»، *مجله تحقیقات اقتصادی*، ش ۸۸، ص ۱۹۵-۲۰۳.
- محمدپور، احمد (۱۳۸۷)، «ژان فرانسوا لیوتار و پیدایش علوم اجتماعی پست مدرن: خواستگاه نظری و مبانی پارادایمیک علوم اجتماعی»، *مجله دانشگاه فردوسی مشهد*، دوره ۵، شماره ۱، ص ۴۳-۷۷.
- محمدپور، احمد (۱۳۸۹)، *فراروش: بنیان‌های فلسفی و عملی روش تحقیق ترکیبی در علوم اجتماعی و رفتاری*، تهران: جامعه‌شناسان.
- مشهدی احمد، محمود (۱۳۹۲)، *اقتصاد نهادگرا: مطالعه یک سنت هترو دوکس در برابر ارتدکس اقتصادی*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- یزدان‌پناه، محسن (۱۳۹۶)، «خلق اعتبار، اثر هماهنگی و

- B. and others*, The Elgar Companion to Economics and Philosophy.
- Hodgson, Geoffrey, M., (2008), "What is the essence of Institutional economics?", In Hausman, Daniel M., *Philosophy of Economics an Ontology*, 3rd Edition, Cambridge University Press.
- Nelson, Julie A., (2008), "Feminism and Economics", In Hausman, Daniel M., *Philosophy of Economics an Ontology*, 3rd Edition, Cambridge University Press.
- Lewis, Paul A., (2004), "Structure and agency in economic analysis", In Davis, John B. and others, *The Elgar Companion to Economics and Philosophy*.
- McCloskey, Deirdre N., (2008), "The Rhetoric of This Economics", In Hausman, Daniel M., *Philosophy of Economics an Ontology*, 3rd Edition, Cambridge University Press.
- Pratten, Stephen, (2004), "The conflict between formalism and realisticness in modern economics", In Davis, John B. and others, *The Elgar Companion to Economics and Philosophy*.
- Rosenberg, Alex, (2005), *Routledge Philosophy of science, A Contemporary introduction*, 2ND Edition, New York, Routledge.
- Sayer, Andrew, (2003), *Method in social science (a realist approach)*, 2nd edition, Routledge, New York
- Simon, Herbert A., (2005), " behavioural economics", In Kuper, Adam and Jessica, *The social science encyclopedia*, 2nd Edition, Routledge, New York.
- امکان جهش اقتصادی در نتیجه یک سیاستگذاری پولی توسعه‌ای؛ نقدی بر تحلیل دکتر حامد قدوسی»، نشریه الکترونیکی جستارهای مبین، جستار ۴۸.
- ملاصدرا (۱۳۶۰)، *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، مشهد: مرکز الجامعی للنشر.
- ملاصدرا (۱۳۶۳)، *مفاتیح الغیب*، تهران: موسسه تحقیقات فرهنگی.
- ملاصدرا (۱۹۸۱)، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه*، بیروت: دار احیاء التراث.
- نظری، حسن آقا (۱۳۸۷)، «جایگاه اعتباریات در روابط اقتصادی اجتماعی»، *مطالعات اقتصاد اسلامی*، ش ۱، ص ۲۹-۴۱.
- نظری، حسن آقا (۱۳۸۹)، «تأثیر بخش اعتباری- قراردادی آموزه‌های اسلامی بر بخش واقعی اقتصاد به عنوان زمینه شکل‌گیری نظریات علمی اقتصاد اسلامی»، *مطالعات اقتصاد اسلامی*، ش ۴، ۱۴۷-۱۶۲.
- نظری، حسن آقا (۱۳۹۰)، «خاستگاه نظریات علمی اقتصاد اسلامی»، *روشن‌شناسی علوم انسانی*، دوره ۱۷، ش ۶۹، ص ۴۱-۵۸.
- Barker, Drucilla K. (2004), "From feminist empiricism to feminist poststructuralism", In Davis, John B. and others, *The Elgar Companion to Economics and Philosophy*.
- Blaug, Mark, (2011), "economics", In *Encyclopedia Britannica*, Encyclopedia Britannica Ultimate Reference Suite, Chicago: Encyclopedia Britannica.
- Cullenberg, Stephen; Amariglio, Jack and Ruccio, David F., (2002), *Postmodernism, Economics and knowledge*, London and New York, Routledge.
- Garnett Jr., Robert F., (2004), "Rhetoric and postmodernism in economics", In Davis, John